

فرزند سالاری

دکتر محمدصادق مهدوی

استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

حسن غنیمتی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

چکیده:

این مقاله ابتدا مفهوم سازی‌های اولیه از فرزند سالاری و مفاهیم مرتبط با آن را در ادبیات جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد و پس از روشن ساختن نکات ابهام مفاهیم قبلی، با توجه به جامعه ایران و با استفاده از اصطلاحات الگوهای کنشی و بالاخص الگوهای ساختاری میان‌کنشگران - که خود متأثر از الگوهای کنشی هستند - فرزند سالاری را تعریف می‌کند و در مرحله آخر، تعریفی عملیاتی از فرزند سالاری ارائه می‌دهد تا به برخی سؤالات جواب دهد: آیا پدیده‌ای که در جامعه ما به عنوان فرزند سالاری وجود دارد همان پدیده‌ای است که در غرب به عنوان فرزند محوری از آن یاد شده است؟ علل موجوده فرزند سالاری کدامند؟

مقاله حاضر نتیجه یک بررسی میدانی است که در شهر تهران انجام شده است. این پدیده، بر اساس مطالعات و اطلاعات محقق، تنها در ایران، خود را نمایان ساخته و به این صورت در هیچ جای دیگر دیده نشده است. این تحقیق، در این زمینه گام نخست به حساب می‌آید و مطالعات دیگر لازم است تا این پدیده در سایر شهرها و از ابعاد دیگری روشن شود. **واژگان کلیدی:** فرزند سالاری، فرزند محوری، خانواده، جامعه‌شناسی، تربیت، والدین، روانشناسی اجتماعی، نظریه کنش، شخصیت.

تغییر، ویژگی معمول و در واقع ذاتی پدیده‌های اجتماعی است. با نگاهی به تاریخ حیات اجتماعی انسان، تحولات عظیم آن را درمی‌یابیم. بدیهی است که دوام و بقای این حیات مستلزم توسعه، تکامل و به‌کارگیری ابزار و تکنیک‌های جدید برای فراهم ساختن شرایط جدید و لازم جهت زندگی دائماً در حال تغییر است. :

حیات اجتماعی متضمن تأثیر و تأثر نیروها و پدیده‌های اجتماعی است که دائماً در جهت حفظ نظم اجتماعی و بی‌نظمی و تغییر اجتماعی عمل می‌کنند. در واقع، ما در میان مکانیسم‌های کنترل اجتماعی و تمایلات اجتماعی برای انحراف، تضاد و نارضایتی زندگی می‌کنیم (Turner, Sociology, P.15)

علم جامعه‌شناسی در صدد است برای سؤالات مربوط به نظم و تغییر پاسخی درخور ارائه دهد. از نظر جامعه‌شناسی، این دو - نظم و تغییر - نه دو قطب و دو وجه متضاد و متناقض بلکه دو روی یک سکه تلقی می‌شوند؛ به عبارت دیگر، عدم شناخت یکی مانع شناخت درست دیگری خواهد بود (چلبی، جامعه‌شناسی نظم، ص ۴۳). بدین ترتیب هر پدیده یا مسئله اجتماعی را می‌توان - و باید - در یک فرآیند نظم و تغییر مورد توجه و بررسی قرار داد.

به تبع تحولات یاد شده، خانواده‌ها و مسائل مربوط به آن نیز از جمله مقولاتی هستند که در طول تاریخ دستخوش تحولات عظیمی در عرصه‌های مختلف از جمله ابعاد، نقش و کارکرد شده‌اند؛ چنانچه امروز بخش گسترده‌ای از وظایف و نقش‌های خانواده به عهده نهادها و سازمان‌های دیگر گذاشته شده است. از جمله دستاوردهای تحولات فوق و جابجایی نقش‌های خانواده پیدایش وضعیت جدیدی است که در آن، فرزندان محور اصلی فعالیت‌ها و مسائل خانواده قرار گرفته‌اند.

فرزند سالاری، به‌عنوان یک پدیده خاص، تا آن‌جا که نگارنده مطالعه و بررسی کرده است، نه در آثار جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی اروپایی و نه در نوشته‌های محققان آمریکایی و حتی مسلمان، با خصوصیات و ویژگی‌هایی که در پژوهش

حاضر. عنوان خواهد شد به کار برده نشده است. به همین دلیل، اصطلاحی مناسب این پدیده همچون مادر سالاری - و پدر سالاری - در زبان‌های اروپایی، به کار نرفته است. در نوشته‌های محققان مسلمان و در نوشتجات کشورهای همسایه ما مانند پاکستان، ترکیه، عراق و عربستان هم، اصطلاح فرزند سالاری با محتوایی که در این اثر توضیح داده خواهد شد معمول و مصطلح نیست. با این حال، در آثار محققان فوق کلمات و اصطلاحاتی وجود دارد که به لحاظ مفهومی تا اندازه‌ای به این اصطلاح نزدیک است. همچنین در بخش نظری این تحقیق از آثار و نوشته‌های جامعه‌شناسان غربی استفاده شده است. اما با توجه به اینکه این نظریات به تنهایی قادر به تبیین پدیده فرزند سالاری نمی‌باشند در مطالعه حاضر، ترکیب و پیشنهاد جدیدی، هم درباره محتوا و هم معنای این اصطلاح، ارائه خواهد گردید. (مهدوی، ۱۳۸۱)

تعاریف مفاهیم

قبل از آنکه به بررسی پیشینه موضوع بپردازیم، لازم است معانی و مفاهیم فرزند سالاری و تعاریف آن روشن شود.

خانواده

کنفوسیوس خانواده را پایه دولت، گوست کنت آن را واحد اجتماعی، و چارلز هورتون کولی خانواده را اولین و ایده آل‌ترین مثال برای گروه‌های نخستین می‌داند؛ گروه‌هایی که نگهدارنده و حامی موجودیت انسانی و خالق زیباترین احساسات شناخته شده بشری هستند.

تعریف مفهومی - لغوی فرزند سالاری

فرزند سالاری یعنی محور بودن فرزندان در خانواده؛ همچنین فرزندمداری نیز به کار

رفته است. برای نزدیک شدن بیشتر به مقصود، می‌توان به واژه‌ها و اصطلاحاتی که به‌خاطر کاربرد درازمدت مفهوم مشخصی دارند اشاره کرد از جمله اشراف‌سالاری، دیوان‌سالاری و یا پدرسالاری و مادرسالاری. تحت این عناوین، اهمیت و نقش اساسی در عرصه‌های گوناگون به اشراف، دیوان، پدر و مادر داده شده، آن‌ها مدار و محور فعالیت به حساب می‌آیند.

تعریف ساختار فرزندسالاری

اگر ساختار را مجموعه نقش‌ها و نوع رابطه و ترکیب آن‌ها بدانیم، جایگاه، نقش و مناسبات اعضای موجود در ساختار خانواده دگرگون شده و عناصر آن از جایگاه و نقش دیگری برخوردار می‌شود. همچنین، سمت و سوی روابط و سلسله مراتب خانواده نیز متحول شده و فرزندان در چشم والدین اعتبار، ارزش و اهمیت بیشتری می‌یابد.

تعریف کارکردی فرزندسالاری

گرچه نمی‌توان تفکیک روشن و واضحی از مفهوم ساخت و کارکرد مقولات اجتماعی ارائه داد - زیرا بی‌تردید این دو مفهوم همه جا ملازم یکدیگرند - گفتنی است که خانواده فرزندسالار نسبت به سایر خانواده‌ها کارکردهای متفاوتی دارد و بعد کارکردی آن در این مقاله نقش مؤثری دارد و به درک بهتر مسئله کمک خاصی می‌کند. بدیهی است فرآیند مهم و حیاتی اجتماعی شدن از این پدیده تأثیر بسیاری پذیرفته و طی آن، شخصیت‌های متناسب با آن شکل می‌گیرد و به تدریج، نه تنها نظام ارزشی و هنجاری خانواده بلکه جامعه نیز دچار تحول می‌شود.

تعریف فرزندسالاری در تحقیق حاضر

فرزندسالاری یعنی وضعیتی که در آن، فرزندان، مستقیم یا غیر مستقیم محور و اساس

تصمیم‌گیری‌ها، فعالیت‌ها و مجموعه امور مختلف خانواده قرار می‌گیرند و همه مسایل خانواده، به‌طور کلی بر اساس نیازها، خواسته‌ها و اهداف آنان استوار می‌شود. با اینکه فرزندان خانواده فرزند سالار در ایزان از استقلال فکری، امکانات و مزایای خانواده برخوردارند، فاقد توان تصمیم‌گیری و استقلال رفتاری هستند و از حیث اقتصادی هم کاملاً به درآمد خانواده وابسته‌اند.

پیشینه تحقیق

گینزبرگ (Ginzberg) می‌گوید روش‌های تربیتی فرزند مدار زمانی به وجود آمد که هم نظام ارزشی والدین و هم رفتار آنان تغییر کرد و شیوه فکری سنتی و تربیتی نسل گذشته کنار گذاشته شد و ارزش‌ها و روش‌های تازه‌ای بر روابط والدین و فرزندان حاکم گردید؛ به این معنی که فرزندان در نظام تربیتی امروز "دوست" والدین تلقی می‌شوند، روابط بچه‌ها با والدین خیلی صمیمانه‌تر و دوستانه‌تر شده و هم‌شان خود آنان محسوب می‌شوند و از منزلت یکسانی با والدین برخوردارند و والدین هم نظارت و خواسته‌های فرزندان را جدی تلقی می‌کنند.

باکسر (Boxer)، طی تحقیقی در ۱۹۸۴ می‌گوید که شیوه تربیتی فرزند مدارانه و کودک مدارانه بیشتر در میان اقشار متوسط معمول شده است که جایگزین روش تربیتی سنتی (روش مبتنی بر امر و نهی) شده است. این دور روش تربیتی بر این پایه استوارند که والدین باید با بچه‌شان حرف بزنند؛ برای او وقت بگذارند، با او بحث کنند، قانع‌ش کنند، مسائل را برای او توضیح دهند و به او امر و نهی نکنند. این شیوه را دوسوان (Deswan) به اختصار شیوه تربیتی عبور از مرحله آمریت و دستور دهنی به مرحله بحث و افتخار و یا به عبارت دیگر، با هم کنار آمدن نامیده است؛ زیرا فرزندان در این روش می‌توانند از طریق بحث و گفتگو نیازهای خود را ابراز نمایند و به خواسته‌های خودشان نزد والدین مشروعیت و مقبولیت بخشند. (Teichert; P. 11-25)

سودریک نوریده. بورگ، در کتاب جوانان در جوامع مدرن در مقاله‌ای تحت عنوان "ملاحظات در باب موقعیت خانوادگی فرزندان" گفته است که نظام تربیتی امروز بیشتر به تربیت شخصیت فرزند و به ویژگی‌های شخصیتی او توجه می‌کند و او را به رسمیت می‌شناسد؛ بین والدین و فرزندان اطاعت و زورگویی دیگر جایی ندارد و بچه‌های بزرگتر در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های خانواده شریک‌اند و رابطه آنان با والدین کاملاً افقی؛ دوستانه و صمیمانه است.

هوفمان (Hofmann) می‌گوید که خانواده‌ها بسیاری از رفتارهایشان را در جهت هماهنگی با رفتارهای بچه‌ها در مدرسه اصلاح کرده‌اند. یکی دیگر از محورهایی که در خانواده‌های فرزند محور بر آن تأکید می‌شود استقلال و جدایی از والدین است.

نوجوانان امروز خودشان زندگی اجتماعی‌شان را برنامه ریزی می‌کنند، در حالی که این برنامه‌ریزی در نظام تربیتی گذشته و در سال‌های قبل توسط والدین انجام می‌شد.

(Hofmann, P. 389-412)

بنابه مطالعات فند (Fend)، قلمرو تصمیم‌گیری والدین در خانواده‌های فرزند محور روز به روز کاهش پیدا می‌کند و قلمرو تصمیم‌گیری فرزندان افزایش می‌یابد؛ یا بهتر است بگوئیم کنترل‌های خانوادگی و کنترل‌های والدین روی بچه‌ها کاهش پیدا می‌کند. مثلاً ساعت خواب و میزان تماشای تلویزیون را والدین تعیین نمی‌کنند بلکه این بخود بچه‌ها هستند که تصمیم می‌گیرند چه ساعتی بخوابند، چه ساعتی تلویزیون تماشا کنند و با چه کسانی رفت و آمد کنند. در این خانواده‌ها، انتظار والدین از بچه‌ها و همچنین خوابسته عاطفی ایشان از بچه‌ها، در یک چیز خلاصه می‌شود و آن این است که در پس بخوانند و رفتاری تربیت‌شده و با تشخیص از خود نشان دهند. در این خانواده‌ها، والدین فشار خیلی زیادی به خود می‌آورند تا کارآیی خودشان را بالا ببرند و در زندگی دائماً با نگرانی و ترس و دلهره دست به‌گریبان هستند. (مهدوی، دبست‌نوشته منتشر نشده)

گینزبرگ (Ginzberg) در مقاله‌ای تحت عنوان "ارزشها و ایده‌آل‌های جوانان

آمریکایی "می‌گوید والدین در برابر خواسته‌ها و تمایلات فرزندان تحمل زیادی از خود نشان می‌دهند؛ به این معنا که اجازه می‌دهند فرزندان‌شان با آزادی کامل حرف‌های دل خود را بیان کنند؛ یکی دیگر از مشخصه‌های خانواده‌های فرزندمدار، به نظر گینز برگ، این است که نوع تنبیهات به کلی عوض شده و به جای تنبیه بدنی با فرزندان به نرمی و با آرامش و حوصله صحبت می‌شود؛ فرزندان به وجدان و به باطن خودشان ارجاع داده می‌شوند؛ از آنان خواسته می‌شود که درباره این موضوع اندیشه کنند و خود راه صحیح و درست را برگزینند. اما نمی‌توان ادعا کرد که امروزه الگوهای تربیتی سنتی - که رکن اصلی اش تربیت استبدادی و نظام تربیتی مستبدانه بود و اطاعت و فرودستی را از بچه‌ها طلب می‌کرد - کاملاً دگرگون شده و جایش را به شیوه تربیتی مدرن داده است. (مهدوی، دست‌نوشته منتشر نشده)

شولاین می‌گوید هر قدر فرزند محوری افزایش می‌یابد، نگرانی و ترس والدین، به خصوص مادران، در مورد بچه‌ها مرتباً افزایش پیدا خواهد کرد. (Schulein, P. 90-118)

انگفر (Engfer) می‌گوید در الگوهای تربیتی لیبرالیستی یا به اصطلاح مدرن تنبیه جسمی کودک ممنوع است؛ در حالی که در قدیم تنبیه از اصول و پایه‌های تربیتی محسوب می‌شد و معتقد بودند که اگر می‌خواهند بچه‌ای سالم تربیت بشود و درست پرورش پیدا کند حتماً باید کتک بخورد تا آدم شود. امروز اعتقاد دارند که بچه نباید تنبیه جسمی شود و کتک بخورد؛ و این کتک خوردن دارای تبعات منفی، مضر و حتی خطرناکی برای بچه‌هاست. (Engfer, P.44-90) یکی دیگر از وجوه امروزی نظام تعلیم و تربیت اگالیتاریسم، یعنی برابری زن با مرد و خردسالان و کودکان با بزرگسالان، می‌باشد. در نظام تربیتی گذشته، هم زن با مرد فرق می‌کرد، یعنی مردها کاملاً برتر و مهمتر بودند و جنس برتر را تشکیل می‌دادند؛ و هم این که بزرگسالان برتر از کودکان محسوب می‌شدند. برخی از جامعه‌شناسان می‌گویند که کاهش موالید به بچه‌ها اهمیت

داد؛ و همچنین در به وجود آمدن نظام فرزند محور مؤثر بوده است (Engfer, P.44-90).
 بوخنر می‌گوید. خانواده‌های فرزند محور بیشتر در طبقات بالا پیدا
 می‌شوند (Buchner, P.205-243) اما محققان دیگری به این نتیجه رسیده‌اند که فرزند
 محوری در طبقات متوسط بیشتر دیده شده است. به هر حال، یکی دیگر از معرف‌های
 فرزند محوری این است که بچه‌ها از بهترین امکانات و بیشترین امکانات خانواده
 بهره‌مند هستند.

نیسن، در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که یکی از ویژگی‌های
 خانواده‌های فرزند مدار مرتب کردن اتاق توسط مادر یا خدمتکار است و بچه‌ها نقشی
 در مرتب کردن اتاق خودشان ندارند. به گفته او، یکی دیگر از مشخصات خانواده‌های
 فرزند محور این است که بچه‌ها دارای وسایل سمعی - بصری از قبیل ویدئو، تلویزیون،
 ضبط، واکمن و چیزهای اختصاصی دیگر هستند. خلاصه اینکه والدین بچه‌ها را بسیار
 حمایت می‌کنند و بچه‌ها مسؤلیت کمتری در امور خانه دارند. (Nissen, P.35-43) در
 خانواده‌های فرزند مدار هر کدام از بچه‌ها اتاق جداگانه و مخصوص دارند.
 (Buchner, P.205-243)

کافمن (Kaufmann) تأکید دارد که در خانواده‌های فرزند محور با این که از بچه‌ها
 حمایت زیادی می‌شود، بچه‌ها در خانواده و در قبال این همه حمایت مسؤلیت بسیار
 کمی را بر عهده می‌گیرند (Kaufmann, P.391-416) انتظار آنان از والدین روز به روز
 بیشتر و انتظار والدین از آنان کمتر می‌شود. (مهدوی، از دست‌نوشته منتشر نشده)

۴۰۴

تنوژی‌های تحقیق

گرچه در تحقیق حاضر بررسی جامعه‌شناختی پدیده فرزند سالاری مد نظر بوده است،
 از یک طرف به جهت آنکه این موضوع نیز - مانند موضوعات دیگر مورد مطالعه
 جامعه‌شناسی - به گونه‌ای است که نمی‌توان دقیقاً حوزه مطالعه را از لحاظ روانشناسی

مشخص کرد و از طرف دیگر، بر اساس مطالعات و بررسی‌های انجام شده در خصوص زمینه و سوابق مطالعات موضوع، تاکنون هیچ پژوهشی درباره این پدیده به روش عملی و مخصوصاً جامعه‌شناختی صورت نگرفته است، مناسب دیده شد که با استفاده از رویکردها و مباحث تئوریک هر دو حوزه روانشناسی و جامعه‌شناسی به تبیین و توضیح مسأله پرداخته شود؛ لذا با توجه به تعاریفی که از موضوع آورده شد، سعی شده است تا بر اساس نظریه‌ها و مطالعات و فرضیات به‌دست آمده، گامی در جهت سنجش موضوع برداشته شود.

نظریه‌های جامعه‌شناسی

همان‌طور که قبلاً گفته شد، تغییر شرط اساسی حیات اجتماعی است. اما تغییر و نظم دو روی یک سکه هستند؛ و با تبدیل به یکدیگر و ارائه کارکردهای مناسب به فراهم شدن شرایط مطلوب برای توسعه کمک می‌کنند.

بدیهی است که اگر تغییرات ایجاد شده در هر نظم اجتماعی در جهت رفع اشکال و انجام اصلاحات و معطوف به نظمی عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد، توسعه حاصل خواهد شد؛ در غیر این صورت، چیزی جز اختلال و سوء‌کارکرد نخواهیم داشت.

اما کنترل و حصول نظم چگونه ممکن است؟

جانانان ترنر معتقد است که برای یافتن پاسخ این سؤالات باید شیوه ایفای نقش مردم برای حصول کنش متقابل و همکاری را مشخص نمود: مردم چگونه باید به آنچه درست و نادرست یا ویژه و غیر ویژه است برسند و چگونه باید به توافق دست یابند؟

ترنر اضافه می‌کند که براساس نظریه کنش متقابل، نظم اجتماعی بیشتر از فرآیندهای غیر رسمی بین اشخاص ناشی می‌گردد و در نهایت، مسأله نظم در فرآیندهای کنش

متقابل جای دارد. (Turner, Sociology, P.)

در این جا نیز به دلیل آنکه رهیافت کنش متقابل برای توضیح موضوع مناسبتر به نظر

می‌رسد، به آن پرداخته خواهد شد.

نظریه کنش متقابل نمادین

یکی از فرایندهای حیاتی کنش متقابل، اجتماعی شدن است. ما، از طریق یادگیری فرهنگی از نهادها یا یک فرهنگ مشترک در کنش متقابل با دیگران در پی حل مسائل مربوط به نظم هستیم. اگر ما در میزانی از وفاق درباره ارزش‌ها، باورها و هنجارها سهیم و مشترک نباشیم، وارد وضعیت‌هایی خواهیم شد که دارای انتظارات مشخص و معیارهایی نیست که به وسیله آن‌ها خود و رفتار خود را ارزیابی کنیم و هیچ دستورالعملی در باره چگونگی رفتار وجود نخواهد داشت.

نهاد اجتماعی، گونه خاصی از ساختار اجتماعی است که موقعیت‌های منزلتی آن حول آن چیزهایی سازمان می‌یابد که مسائل مهم اعضای جامعه تلقی می‌گردد. (Turner, P.140)

هنجارهایی که راهنمای بشر و رفتارهای او در این موقعیت‌ها هستند برای اعضای جامعه عام و به خوبی شناخته شده هستند و اعضا به موجب ایفای نقش‌هایی که با هنجارها و ارزش‌ها و باورهای مربوط به چیزهای درست و نادرست و خوب و بد همراه است، احساس یک امر اخلاقی می‌کنند. (Turner, P.140)

اولین ساختار اجتماعی در تاریخ تکامل انسان بدون تردید نظام خویشاوندی است و ایجاد نهادهای دیگر - اقتصاد، آموزش و مذهب - از روابط میان والدین و فرزندان نتیجه شده است.

از منظری کارکردی، روابط خانوادگی و خویشاوندی نیازهای اساسی را مرتفع می‌سازد از جمله: ۱- تولید مثل و روابط جنسی؛ ۲- حمایت از کودکان و آیندگان جامعه؛ ۳- ایجاد واحد جامعه پذیری که طی آن جوانان می‌توانند فرهنگ و هنر ایفای نقش در زندگی آینده را بیاموزند.

برای آن که زندگی اجتماعی وجود پیدا کند، لازم است کنشگران نهادهای معنی دار مشترکی داشته باشند. این واقعیت که نهادهای معنی دار اساساً برای همگان معنای یکسان دارند و در آدم‌هایی که این نهادها را به کار می‌برند و نیز کسانی که در برابر آنها واکنش نشان می‌دهند واکنشی یکسان برمی‌انگیزانند، فراگردهای تفکر و عمل و کنش متقابل را آسان می‌سازد. (ریترز، ص ۲۷۷)

مید اهمیت زیادی برای انعطاف پذیری ذهنی قائل بود. این انعطاف پذیری، گذشته از فراهم کردن مبنایی برای معنای مشترک نهادها، اجازه می‌دهد که در موقعیت‌هایی که محرک معین معنای یکسانی برای همه افراد دربر ندارد، کنش متقابل انجام گیرد. انسان‌ها این توانایی ذهنی را دارند که پیوسته خود را با یکدیگر و با موقعیت موجود تطبیق دهند و بدین سان، معنای یک نهاد خاص را دریابند. (ریترز، ص ۲۷۷)

به این ترتیب، اگر این فرآیند انطباق را در عرصه فعالیت‌ها و مناسبات اعضای خانواده و به ویژه والدین - فرزندان متصور شویم و چگونگی شکل‌گیری معنای مشترک را مورد توجه قرار دهیم، بدیهی خواهد بود که اگر انعطاف پذیری و شکل پذیری و تطابق معانی و مقولات ذهنی از طرف والدین باشد، یک جریان یک سو به حاصل خواهد شد که در آن فرزندان شکل دهنده معانی و مقولات ذهنی خواهند بود. یکی دیگر از مقولاتی که می‌توان مطرح می‌کند - و برایش مهم است - این است که کردار زمانی معنی دار می‌شود که بتوانیم به نحوی ذهنمان را به کار ببریم که خودمان را جای دیگران قرار دهیم و از این طریق، اندیشه‌ها و کنش‌های دیگران را تفسیر کنیم. او چنین استدلال می‌کند که معنی، در اصل نه از ذهن بلکه از موقعیت اجتماعی بر می‌خیزد. از نظر مید، عامل تعیین کننده در فراگرد تفکر، توانایی پرهیز موقتی از کنش است. افراد، پیش از عمل کردن در یک موقعیت، از طریق شبکه سنگین کردن راه‌های گوناگون در ذهنشان، تصمیم می‌گیرند که چه عملی را باید انجام دهند - که اعمال گزینش هوشمندانه یا بازاندیشانه را امکان پذیر می‌سازد. به بیان دیگر، انسان‌ها می‌توانند واکنش‌های خود را

به تأخیر اندازند و همین واکنش تأخیری، برای رفتار هوشمندانه بسیار ضرورت دارد. (ریتزر، ص ۲۷۷)

بدیهی است که خانواده و دیگر اعضای آن نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ لذا عناصر و اعضای خانواده، با توجه به نوع ساختار به رفتار هوشمندانه مبادرت خواهند ورزید. اما این کنش‌های هوشمندانه در نزد فرزندان وضعیت دیگری خواهد یافت و با توجه به آنچه قبلاً در خصوص چگونگی شکل‌گیری معانی و نیز انعطاف‌پذیری بیان شد، اهمیت و حساسیت آن مضاعف خواهد شد.

مید، دربارهٔ اجتماعی شدن می‌گوید کودک نقش آدم‌هایی را که برایش مهم هستند - مانند پدر، مادر، برادر یا خواهر - یاد می‌گیرد. این مرحله مهم در چرخهٔ زندگی ادراک متنوعی از زندگی اجتماعی به کودک می‌بخشد و کودک باید با ادراک مستقیم‌تری از خود وارد مرحلهٔ بازی شود. او در این مرحله توانایی به‌دست آوردن نظر تعمیم یافته‌تری دربارهٔ موقعیت و خود خویش پیدا می‌کند.

به بیان مید، در این مرحله کودک پذیرش نقش دیگری تعمیم یافته را یاد می‌گیرد. او در خصوص چگونگی شکل‌گیری "خود" ادامه می‌دهد که مثلاً در تماشای یک بازی کودک نقش‌های مختلف را مشاهده می‌کند اما ارتباط میان آن‌ها را درک نمی‌کند اما در خود بازی کودک درک منسجم‌تری از "خود" پیدا می‌کند؛ لذا علت‌های اجتماعی، از نظر مید، اولویت خاصی دارند: برای آنکه "خود" شکل گیرد، باید گروه اجتماعی وجود داشته باشد. (ریتزر، ص ۲۷۸-۹)

مید، "خود" را محصول رابطهٔ میان "من" و "در من" می‌داند. "من" واکنش فرد را در برابر رویکرد سازمان یافتهٔ اجتماع، به همانسان که در تجربهٔ شخصی نمایان می‌شود، نشان می‌دهد. (ریتزر، ص ۲۸۰) اما، با توجه به آنچه که از "من" و "در من" مطرح شد، می‌توان گفت که، هرگاه غالب رفتارها و کنش‌ها تحت تأثیر "من" یا "در من" - هر کدام باشد - قرار گیرد، فرآیند جامعه‌پذیری و کنش از حالت مطلوب خود خارج خواهد

شد. به بیان دیگر، فرد، با توجه به نقش‌های موجود و چگونگی ساختار گروه و با توجه به "من" و "در من" کنش و واکنش نشان می‌دهد.

اگر مبنای حیات انسان و وجه تمایز آن با دیگر موجودات را در توان اندیشیدن انسان بدانیم، بر اساس نظریه کنش متقابل نمادین توانایی اندیشیدن انسان در دوره اولیه اجتماعی شدن و در کودکی پرورش می‌یابد؛ و دوره بعدی اجتماعی شدن در بزرگسالی تهذیب می‌شود. البته گروهی معتقدند که اجتماعی شدن صرفاً فراگردی است که از طریق آن انسان‌ها چیزهایی را یاد می‌گیرند که برای بقا در جامعه نیاز دارند اما به عقیده نظریه پردازان کنش متقابل نمادین، اجتماعی شدن فرآیند یک طرفه‌ای نیست که طی آن کنش‌گر اطلاعاتی را دریافت کند، بلکه فرآیند آن را با نیازهایش سازگار می‌سازد. (ریترز، ص ۲۸۳)

اما نکته‌ای که می‌توان در اینجا مطرح کرد تا وضوح بیشتری به بحث ببخشد، مفهوم "خودآینه‌سان" چارلز هورتن کولی است. منظور کولی از خود آینه‌سان، همان ظرفیتی است که انسان دارد تا خود خویش را به گونه‌ای بنگرد که هر پدیده اجتماعی دیگر را می‌بیند. این مفهوم را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

- ۱- این تصور که در ذهن دیگران چگونه ظاهر می‌شویم؛
- ۲- این تصور که دیگران درباره ظاهر ما چه قضاوتی می‌توانند داشته باشند؛
- ۳- در نتیجه تصویری که از قضاوت دیگران درباره خود داریم، احساسی از غرور یا سرافکنندگی را درباره خویش می‌پرورانیم. (ریترز، ص ۲۸۸)

بنابراین، هرگاه فرزندان در فرآیند کنش‌های متقابل احساس کنند که والدین و به‌طور کلی دیگران جایگاهی بیش از حد لازم برای آنان قائلند، آن‌گاه بر اساس تصویری که دیگران از او به دست می‌دهند، عمل خواهند کرد؛ در این جا، نقش دیگران مهم به چشم خورده و مضاعف می‌گردد؛ زیرا تصویری که افراد مهم دیگر از فرد به او می‌دهند، در شکل‌گیری معانی و واکنش‌های او نقش عمده‌ای دارد. بلومز می‌گوید: "...

کنشگر بر حسب موقعیتی که در آن قرار می‌گیرد جهت کنش خود را برمی‌گزیند، می‌سنجد، معلق می‌کند، گروه بندی مجدد می‌کند و آن‌ها را در "غیر" ماهیت می‌دهد. (ریترز، ص ۲۸۸)

استرایکر، از دیگر نظریه پردازان کنش متقابل است که جهت‌گیری خود را بر اساس هشت اصل کلی می‌پروازند. در این اصول، او اشاره می‌کند که انسان‌ها از طریق کنش متقابل با دیگران یاد می‌گیرند که جهان را چگونه طبقه بندی کنند و می‌فهمند که دیگران از آن‌ها انتظار چه نوع رفتاری را دارند. همچنین ساختارهای اجتماعی گسترده‌تر را بر اساس الگوهای رفتاری سازمان یافته در نظر می‌گیرد.

او ساختار اجتماعی را صرفاً چهار چوبی می‌انگارد که انسان‌ها در درون آن به کنش می‌پردازند و در قالب این چارچوب‌ها، همدیگر را نام‌گذاری می‌کنند؛ یعنی یکدیگر را به‌عنوان شاغل سمت‌ها تشخیص می‌دهند. آنان، از طریق چشم‌داشت‌های متقابل آنچه را که هر کسی باید انجام دهد در یکدیگر برمی‌انگیزند؛ و آنگهی انسان‌ها از طریق عمل کردن در این چارچوب نه تنها همدیگر را نام‌گذاری می‌کنند بلکه نام خود را نیز تعیین می‌کنند؛ یعنی بر خود نشانه‌های مقامی می‌گذارند. خود این نشانه‌گذاری‌ها بخشی از خود شخص و چشم‌داشت‌های ثابت او در ارتباط با دیگران می‌گردد. انسان‌ها به‌هنگام کنش متقابل، با گذاشتن نامی بر این کنش موقعیت را برای مشارکت‌کنندگان دیگر این کنش، برای خودشان و برای شخصیت‌های این موقعیت تعریف می‌کنند. سپس کنشگر همین تعریف‌ها را برای سازمان دادن رفتارشان به کار می‌بندد. (ریترز، ص ۳۱۰ - ۳۰۹)

تورشتاین و بلن، در بحث کالبدشکافی عادات فکری و شیوه‌های رفتار حاکم بر روابط کنشگران اجتماعی، در مورد سرچشمه‌های اجتماعی رقابت در امور بشری می‌گوید حرمت نفس (Self - esteem) همان بازتاب حرمتی است که دیگران برای انسان قایل می‌شوند؛ لذا اگر شخص به‌خاطر عدم توفیق در کوشش‌های رقابت‌آمیز مورد پسند جامعه چنین حرمتی را به‌دست نیاورد، از فقدان حرمت نفس رنج خواهد برد. در واقع،

ویلن به محرومیت نسبی توجه داشته و قصد طرح آن را داشته است. به زعم ویلن، آنچه انسان امروزی را به جنبش وامی‌دارد وابستگی او به پس‌انداز و داد و ستد نیست بلکه میل به پیشی گرفتن از دیگران او را به تکاپو وامی‌دارد. (ریتزر، ص ۳۶۳)

در این‌جا، باز هم چگونگی شکل‌گیری معانی و مناسبات و تأثیرپذیری از آن برای رهایی از محرومیت قابل توجه است؛ زیرا افراد برای رسیدن به الگوهای مورد نظر حاضر می‌شوند تا هزینه‌های زیادی را حتی بر قلمرو خانواده و ساختار آن تحمیل کنند. کودک، هنگامی که قادر می‌شود جسم و حرکات خود را از دیگران متمایز سازد، نسبت به "نفس" یا "من" خود هشیاری پیدامی‌کند. او در حین رشد نسبت به رفتار دیگران توجه نشان می‌دهد و رفتار خود را نیز مورد داوری قرار می‌دهد. کودک استعدادهایی از خود بروز می‌دهد، عقایدی برای خود پیدامی‌کند و هدف‌های دراز مدتی را بر می‌گزیند که همه در ایجاد شخصیت او مؤثر واقع می‌گردند.

تصور فرد از خود - که می‌تواند جنبه مثبت یا منفی داشته باشد - در سطح متوسط خود واقع می‌شود و با همراهی عوامل دیگر به تعیین و جهت‌گیری رفتار اجتماعی فرد کمک می‌کند. (لازارسفلد، ص ۱۶۵)

۲-۳-۴- نظریه نقش سنتی مادران (Theory of Mothers Traditionnal Role)

بر اساس این نظریه، هر قدر مادران وقت بیشتری در منزل به سر ببرند بر آینده فرزندان تأثیر بیشتری خواهند داشت.

همچنین میزان رابطه اجتماعی والدین با کودک، به ویژه مادر، در جهت‌گیری ارزشی آنان مؤثر است و بدین ترتیب، مادران شاغل تأثیر کمتری بر فرزندان خود دارند. به عبارتی دیگر، هنگامی که مادر با عدم حضور خود در منزل نقش خود را در فرآیند جامعه‌پذیری فرزندان از دست می‌دهد، عوامل دیگر این نقش را ایفا کرده و کارکرد خود را تحمیل می‌کنند. لذا هر چه والدین و فرزندان وقت بیشتری را در برقراری رابطه

اجتماعی و صحبت با یکدیگر صرف کنند، نفوذ خانواده بر کودک بیشتر شده، قابلیت کنترل بیشتری بر نفوذ خود پیدا می‌کنند. از این نظر، مادرانی که در خارج از منزل کار می‌کنند نفوذ کمتری بر کودکان خود دارند؛ زیرا کودک، به ویژه در دوره روبه جوانی، نیاز بیشتری به ارتباط با والدین خود دارد و این در حالی است که مادر در خارج از منزل در بازار کار مشارکت دارد. (جابری، آموزش و امید به تحرک اجتماعی)

گروهی دیگر از صاحب نظران آورده‌اند که مشارکت بیشتر مادران در بازار کار به منزله وقت کمتری برای حضور در منزل به معنای بی ثباتی بیشتر در جامعه پذیری کودکان است. (جابری، آموزش و امید به تحرک اجتماعی)

شلسکی نیز در خصوص اشتغال زنان چنین آورده است: تماس زن با جهان بیرون از خانواده متضمن زیان جبران ناپذیری برای خانواده است. زن، با کار کردن در بیرون از خانه امنیت و موجودیت خانواده را - که زیربنای معنوی رفتار را به وجود می‌آورد - از هم می‌پاشد و موجب ایجاد نابسامانی‌هایی در روابط اجتماعی درون گروهی می‌شود. از این طریق، کارایی منحصر به فرد خانواده را به عنوان تربیت فرزندان در محیطی سرشار از اعتماد و مراقبت، در معرض مخاطره قرار می‌دهد؛ بدین سان، حفظ این نهاد به منزله قلمروی از زندگی خصوصی، در مقابل دنیای بیرونی کار نیز در مخاطره قرار می‌گیرد. شلسکی، برای نشان دادن تصویر هر چه زشت تر، جهان بیرون از خانواده، محیط کار و جامعه، بر "هماهنگی مناسبات خانوادگی" بسیار تأکید می‌کند.

اگر فرزندان به اولیاءشان احساس نزدیکی نکنند و آنان را محرم راز خود ندانند و والدین هم قادر به نظارت بر کار بچه‌هایشان نباشند، نفوذ والدین تحلیل خواهد رفت. والدینی که ساعت‌ها بیرون از منزل به سر می‌زنند، وقت کمتری را صرف فرزندان کرده، در نتیجه اقتدار آنان زیر سؤال می‌رود. (Atoneet All, P.311)

بنابراین، از آن جا که کیفیت روابط والدین - فرزندان عامل اصلی تعیین موفقیت فرزندان است، بایستی به منابع اجتماعی، یعنی به جو عاطفی یا جو اجتماعی و نحوه

ارتباط و طرز برخورد افراد یک خانواده با هم توجه کرد. در این خصوص، می‌توان اشاره کرد که نظر افراد خانواده نسبت به هم، احساسات و علاقه آنان نسبت به یکدیگر، دخالت یا عدم دخالت آنان در کارهای هم، و همکاری یا رقابت آنان با همدیگر است که نحوه ارتباطشان را نشان می‌دهد. (جابری، ص ۹۷-۹۶)

نظریه‌هایی از روانشناسی اجتماعی و تعلیم و تربیت

به نظر می‌رسد که بر اساس مطالب مطرح شده در خصوص نظریه‌های جامعه‌شناسی مربوط به موضوع، می‌توان متغیرهایی را که برای بررسی مشخص شده‌اند مستفاد کرد؛ اما همان‌طور که قبلاً ذکر شد، به جهت ربط بسیار موضوع با حوزه روانشناسی، مطالبی نیز در این خصوص ارائه می‌گردد. گوی روشه، در کتاب جامعه‌شناسی بتالکوت پارسونز آورده است:

...کنش انسانی غنی‌تر از آن است که تنها در چارچوب نظام فرعی اجتماعی تبیین شود. کنش انسانی متضمن مشارکت ارگانیسم زیستی و عصبی است؛ مستلزم مداخله شخصیت روانی فرد یا افراد است؛ مفروض به وجود جهان‌نهادها؛ هنجارها و ارزشهایی است که کنشگران اجتماعی معانی آن را می‌فهمند، مراعات می‌کنند و پاس می‌دارند. "به گفته پارسونز، تنها یک دانش می‌گوید هر یک از علوم اجتماعی - اعم از روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، علم سیاست، انسان‌شناسی - یک وجه از کنش انسانی را مطالعه می‌کنند... همه علوم انسانی موضوع واحدی را مطالعه می‌کنند که از لحاظ عینی یکپارچه است و این امر آن‌ها را مجبور می‌کند که مرزهایشان را پیوسته به زوئی یکدیگر بازنگهدارند. (روشه، ص ۹۳-۹۲)

لذا؛ برای ربط حوزه‌ها به یکدیگر و استفاده از بحث در جهت موضوع، در این بخش به نظریه روانشناختی پارسونز به نقل از روشه اشاره‌ای می‌کنیم:

...اولاً خود مفهوم که محور اصلی نظریه پارسونز را تشکیل می‌دهد، مفروض به وجود انگیزه و محرک‌های روانی در کنشگر اجتماعی است که پارسونز می‌باید زمانی آن‌ها را تبیین می‌کرد.

ثانیاً در تدوین نظریه عمومی کنش، پارسونز جایگاه مهمی را به نظام فرعی شخصیت و مناسباتش - از طرفی با ارگانسیم زیستی و از طرف دیگر با نظام اجتماعی و فرهنگی - اختصاص داده است. (روشه، ص ۱۵۹)

شخصیت در نظام کنش

اصل سخن پارسونز این است که شخصیت یک نظام کنش است و از این زو، می‌توان آن را در همان چارچوب مدل تحلیلی سایر نظام‌های کنش تحلیل کرد. به زبانی دقیق‌تر، شخصیت باید به عنوان یک نظام فرعی از نظام عمومی کنش تلقی شود. پارسونز نظام شخصیت را محل نظری روابط میان ارگانسیم و اشیای خارجی محیط، به ویژه اشیای اجتماعی و فرهنگی، تعریف می‌کند. در نمود عینی، این نظام روابط به صورت رفتار ناشی از انگیزه‌ها، نگرش‌ها و ادراک ظاهر می‌شود. (روشه، ص ۱۶۱-۱۶۰) بر این اساس، نظام شخصیت ارتباط تنگاتنگی با خاستگاه فیزیولوژیکی و حسی حرکتی اش دارد. از گذر سیستم ارگانیکی و به کمک اندام‌های حسی، شخصیت دنیای خارج صورت می‌گیرد؛ همچنین به کمک ارگانسمی زیستی است که شخصیت می‌تواند دنیای طبیعی خارج را تغییر دهد: شخصیت انرژی انگیزی‌اش را از ارگانسیم زیستی می‌گیرد. پارسونز شخصیت را امتداد ارگانسیم یا رفتار مفید به تقاضای غریزی یا انگیزشی نمی‌داند.

شخصیت، در روابطش با نظام اجتماعی به مبادله مصوبات (روا یا ناروهای اجتماعی) می‌پردازد. شخصیت، نیازمند حمایت نظام اجتماعی است و نظام اجتماعی نیز در شخصیت‌ها تأیید و تصویب می‌شود. شخصیت، به واسطه نقش اجتماعی است که در نظام اجتماعی حضور پیدا می‌کند و بدین سان بعدی از شخصیت ساخته می‌شود که می‌توان آن را "هویت اجتماعی شخص" نامید. بدین ترتیب، کنشگر روانی با کنشگران دیگری که برایش کنشگران اجتماعی هستند ارتباط و کنش متقابل دارد و در همان

حال، خودش نیز برای آنان کنشگر اجتماعی محسوب می‌شود. پارسونز این امر را وابستگی دو سویه (double contingency) می‌نامد. همان کارکرد نظارتی را که مصوبات (روا و ناروهای اجتماعی) در مبادله میان شخصیت و نظام اجتماعی تأمین می‌کنند، در مبادله میان فرهنگ و شخصیت نشانه‌های نظم بخش (regulatory cces) ایفا می‌کنند. در مبادله میان فرهنگ و شخصیت، نخستین کارکرد فرهنگ در قبال شخصیت، ارائه هنجارها و ارزش‌هایی است که انسجام و یگانگی درونی نظام روانی را تأمین می‌کنند. بر مبنای همین هنجارها و ارزشها است که شخصیت - به تعبیر پارسونز - مشروعیت می‌یابد؛ یعنی به مبنای هنجاری‌ای مجهز می‌شود که می‌تواند هدف‌ها را تعیین کند و رفتارها را در راستای دستیابی به آنها هدایت کند. (روشه، ص ۱۶۳-۱۶۲)

نظام شخصیت را می‌توان از دو وجه متکامل - (۱) رفتار؛ (۲) یادگیری - مورد بررسی قرارداد. پارسونز یادگیری را؛ به لحاظ نظریه روانشناختی که برای او جالب است، بسیار مهمتر از رفتارها می‌داند. یادگیری، محور و مرکز ثقل روابط شخصیت و محیط اجتماعی - فرهنگی‌اش است. (روشه، ص ۱۷۳)

بدین ترتیب، باز هم به اهمیت فرآیند جامعه‌پذیری و چگونگی شکل‌گیری مفاهیم و معانی و تأثیرات عوامل مختلف زیستی محیطی پی می‌بریم.

در کتاب نظریه‌های شخصیت، آمده است که ساختن منش آدم بزرگسال هم از مجموع تجاربی که در مدت زندگی اجتماعی و فرهنگی بر روی هم انباشته و تراکم گردیده‌اند تشکیل یافته است. این تجارب و عوامل اجتماعی و فرهنگی، بر روی هم از یک سو توانایی‌های آدمی را محدود و معین می‌کند و از سوی دیگر به او استعدادها و امکاناتی می‌دهد که متناسب با نوع آن تجارب انباشته شده خواهند بود. (روشه، ص ۲۷)

در این کتاب نیز بر تجارب زندگی اجتماعی و فرهنگی تأکید شده است. به عنوان مثال، طبق نظریه آدلر، کودکان نازپرورده مردمانی مستبد، خودرأی و بی بهره از حسن اجتماعی بار می‌آیند. این افراد انتظار دارند که اجتماع خود را با خواهش‌های

خودپسندانه آنان موافق کند و سازش دهد. (روشه، ص ۱۱۴).
 بدیهی است فردی که در دوران جامعه پذیری و در خانواده پیوسته نیازهایش ارضاء شده باشد، انتظار دارد که والدین نیز آن طور که او می خواهد یا به تعبیری دیگر، ابزاری، در جهت تأمین منافع او باشند.

نکته دیگر، در خصوص تعلیم و تربیت، سخن آ. ساپتکو است که کودک خانواده بهتر است یکی نباشد؛ چرا که خیلی زود مرکز توجه خانواده می شود.

همچنین در خانواده ای که چند کودک وجود دارد، محبت به طور مساوی بین همه تقسیم می گردد اما در خانواده هایی که تعداد فرزندان زیاد است، طفل از همان سنین کودکی به تعاون اجتماعی خو می گیرد. (ساپتکو، ص ۱۲)

اگر روابط دوستانه والدین با فرزندان از حدود خود خارج شود، تربیت دچار نقصان می شود؛ کودکان والدین را تربیت می کنند و دیگر از آنان اطاعت و حرف شنوی نمی کنند. (ساپتکو، ص ۲۵)

اگر فرزند عادت کند که خواسته ها و احتیاجات خود را ارضاء نماید و توجهی به خواسته ها و احتیاجات سایر اعضای خانواده نداشته باشد، تک رو بار خواهد آمد. (ساپتکو، ص ۵۵) فرزندان والدینی که به بهانه معنی بخشیدن به زندگی خود یا حفظ سعادت خانوادگی، هیچ چیز را از فرزندان خود دریغ نمی کنند و از ترس آزردن فرزند و از دست دادن محبت وی، حتی حکومت خانه را به آنان می سپارند با علم به تشنگی والدین به محبت کردن، پیوسته از این عطش سوء استفاده می کنند و ستمگران مستبدي می شوند که همه افراد خانواده باید غلام حلقه به گوش آنان باشند.

بنجامین، در کتاب پرورش فرزند در عصر دشوار ما آورده است که والدین به فرزندان خود حرمت بسیار می گذارند و از آنان می خواهند که در پیشرفت به سوی تمدن و تکنولوژی از خود آنان سبقت بگیرند. اثر مستقیم این رفتار آن است که والدین امیال و

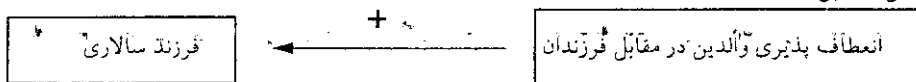
خواسته‌های خود را تابع فرزندتان قرار می‌دهند و حتی در مقابل فرزندتان خود را کوچک و بی مقدار می‌دانند. (بنجامین، ص ۱۵۸)

همچنین اعتقاد افراطی به این که کودک باید آنچه را که خود از آن محروم بوده‌ایم به دست آورند، چنان میدانی به کودک می‌دهد که آنان خود را حاکم بر نسل پذیری خود می‌دانند. (بنجامین، ص ۱۷۴) همچنین اطاعت پدر و مادر در برابر خواسته‌ها و در واقع دستورات فرزند او را تشویق می‌کند تا هر روز بیش از پیش احساس حاکمیت کند. (بنجامین، ص ۱۷۹) -

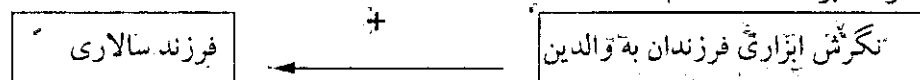
در جاتمه، می‌توان فرضیات و مدل ذیل را با توجه به چارچوب تئوریک مطروحه جهت تبیین مسئله استنتاج نمود.

فرضیات

۱- هر قدر والدین در مقابل فرزندان انعطاف پذیرتر باشند، خانواده فرزند سالارتر خواهد بود؛



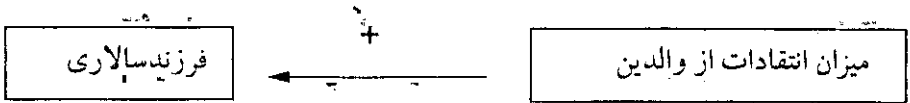
۲- هر قدر نگرش فرزندان به والدین بیشتر ابزاری باشد، خانواده فرزند سالارتر خواهد بود؛



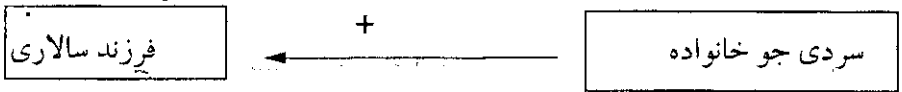
۳- هر قدر فرزندان خواسته‌های خود را بیشتر، بر مصالح خانواده، ترجیح دهند، خانواده فرزند سالارتر خواهد بود؛



۴- هر قدر میزان انتقادات فرزندان از والدین بیشتر باشد، خانواده فرزندسالارتر خواهد بود؛



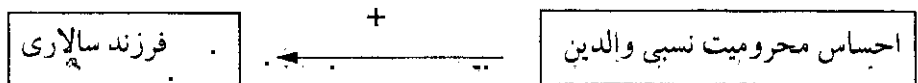
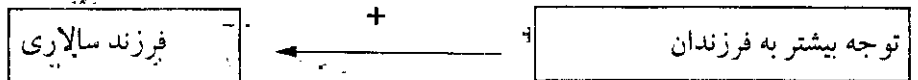
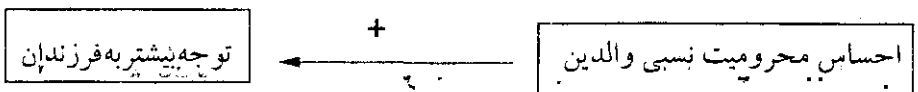
۵- هر قدر جو خانواده سردتر باشد، خانواده فرزند سالارتر خواهد بود؛



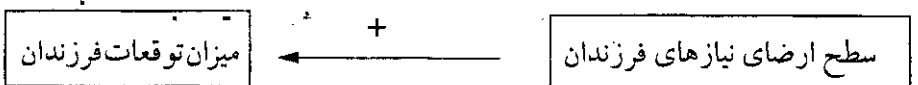
۶- هر قدر والدین نسبت به آینده نگران تر باشند، خانواده فرزندسالارتر خواهد بود؛



۷- هر قدر والدین محرومیت بیشتری داشته باشند، خانواده فرزندسالارتر است.



۸- هر قدر میزان ارضای فرزندان بالاتر باشد، خانواده فرزندسالارتر خواهد بود.





۹- هر قدر میزان فشارهای هنجاری بیشتر باشد، خانواده فرزند سالارتر است.



۱۰- هر قدر احساس تکلیف والدین در مقابل فرزندان بیشتر باشد، خانواده فرزند سالارتر خواهد بود.



روش تحقیق

روش بررسی تجربی یک مسئله، پس از تعریف و تعیین چهارچوب تئوریکی ابتدا به عوامل به هم وابسته ذیل بستگی دارد:

اول: اطلاعات درباره نمونه آماری و وضعیت و شرایط آنها؛

دوم: چهارچوب عملی تحقیق، در ارتباط با تئوری و تعیین متغیرها و عوامل مؤثر

مورد بررسی؛

سوم: روش مناسب برای بررسی چارچوب و متغیرهای فوق؛

چهارم: یافتن معرف‌های مناسب برای متغیرها براساس ارزش‌های حاکم بر جامعه

آماري؛

پنجم: تهیه تکنیک مناسب برای سنجش معرف‌ها؛
ششم: تعیین حجم و شیوه نمونه‌گیری.

مشخصات نمونه آماری و شیوه نمونه‌گیری

نمونه آماری در این تحقیق ۹۰۳ نفر از زنان متأهلی هستند که حداقل یک فرزند ۱۸-۱۳ ساله دارند. این مقدار، به صورت تصادفی از میان مناطق ۲۰ گانه تهران انتخاب شده و با آنان مصاحبه به عمل آمده است.

تحقیقات مقدماتی

در این مرحله، ابتدا پرسشنامه تهیه شده، به‌طور آزمایشی مورد استفاده قرار گرفت و سپس با رفع نقاط ضعف و مشکلات آن، پرسشنامه نهایی برای سنجش موضوع تدوین گردید.

تعیین متغیرهای مورد بررسی

بر اساس چارچوب تئوریک و اطلاعات کسب شده در تحقیقات مقدماتی، متغیر وابسته و عوامل و متغیرهای مؤثر بر ایجاد پدیده (متغیرهای مستقل و معرف‌ها)، به صورت زیر طبقه بندی شده‌اند:

متغیر وابسته و معرف‌ها

خانواده فرزند سالار:

- نفوذ فرزندان در تصمیم‌گیریها؛
- فرزندان کانون توجه خانواده هستند؛

- فدا شدن مصالح والدین در مقابل خواسته‌های فرزندان؛
- انعطاف‌پذیری والدین در مقابل فرزندان.

متغیرهای مستقل و معرف‌ها:

- ابزاری نگرینستن فرزندان به والدین؛
- ترجیح خود (فرزند) بر خانواده؛
- تمکین و انتقادپذیری؛
- جو خانواده؛
- میزان و نوع رابطه والدین با فرزندان؛
- عملکرد خانواده در قبال حل مشکلات؛
- احساس نزدیکی به والدین و محرم دانستن آنها؛
- نگرانی از آینده؛
- احساس تکلیف؛
- احساس محرومیت نسبی والدین؛
- میزان یا سطح ارضای نیازها؛
- فشارهای هنجاری.

متغیرهای زمینه‌ای:

- تعداد بچه‌ها؛
- تک فرزندان؛
- شغل پدر؛
- سن پدر؛
- تحصیلات پدر؛

- شغل مادر؛
- سن مادر؛
- تحصیلات مادر؛
- نوع مسکن؛
- متراژ زیربنا؛
- تعداد اتاق‌ها؛
- اتومبیل.

روش مناسب برای سنجش اهداف تحقیق

در این تحقیق، برای سنجش موضوع روشن پرس و جو (مصاحبه با پرسشنامه) مد نظر قرار گرفت.

استخراج نتایج

اطلاعات به دست آمده ابتدا به صورت خام و بدون طبقه بندی در جداول مادر استخراج گردید و سپس به همان صورت وارد کامپیوتر شد تا با استفاده از نرم افزار LISREL میزان برازش داده‌های تجربی با یک مدل ایده آل و محاسبه میزان خطا در برازش مدل نظری به مدل تجربی را به دست آورد و همچنین با استفاده از نرم افزار، تئوریک SPSS از طریق آزمون‌های آماری، رد یا قبول فرضیات با توجه به چارچوب مطروحه مورد بررسی قرار گرفت و به کمک تحصیل‌های آماری، تأثیر و تأثر هر کدام از متغیرها بر یکدیگر و بر مسئله تحقیق توضیح و تفسیر گردید.

یافته‌ها

تجزیه و تحلیل داده‌های به دست آمده از پرسشنامه‌ها نشانگر تأیید فرضیه‌های ارائه شده

بر مبنای چارچوب نظری می‌باشد.

۵۹٪ از مجموع صدها در صد تغییرات در متغیر وابسته (فرزند سالاری) را متغیرهای مستقل ذکر شده در بالا توضیح می‌دهند. (جدول ۱)

تجزیه و تحلیل داده‌های آماری به دست آمده از پرسشنامه‌ها با استفاده از نرم افزار LISREL نشان می‌دهد که: میزان خطا در برازش مدل نظری به مدل تجربی یا همان $RMR = 74\%$ ، و میزان برازش داده‌های تجربی با یک مدل ایده آل یا همان $GFI = 81\%$ می‌باشد.

جدول ۱. همبستگی

Model	R	R Square	Adjusted R square	Std. Error of the Estimate	change Statistics			Sig. F Change	
					R square Change	F change	df1		df2
1	.767 ^a	.588	.560	.2608	.588	20.720	31	450	.000

میزان امید به آینده، کمک زدن مادری، حل مشکلات غیر مالی، برآوردن انتظارات بچه‌ها، تمایل به مشارکت، شکست و موفقیت مشترک، دور هم جمع شدن، تقلید از کار مردم برای بچه‌ها، معنی‌کاری و موانعت، بچه‌ها از والدین، گذشتن والدین از خواسته‌هایی خود، صرف وقت برای بچه‌ها، تهیه امکانات، توجه والدین شما به شما، انتقاد بچه‌ها از والدین، ترس از پدر، تخصیص امکانات به بچه‌ها، تلاش در حل مشکلات، سرزنش والدین، دیدن تلویزیون، رضایت بچه‌ها از والدین، به هدف رسیدن بچه‌ها، هم صحبتی، ترس از مادری، تنظیم برنامه‌خانه، میزان برآوردن نیازهای بچه‌ها، تأمین نیاز بچه‌ها، صحبت رایج به مشکلات، فرصت اظهار نظر والدین به شما

مقایسه خانواده‌های فرزند سالار با خانواده‌های فرزند محمور

مسئولیت پذیری	افزایش نمود	استقلال	استقلال رأی و نظر از والدین	نگرانی از آینده	استعداد زیاد	فرزند خود را به خانواده ترجیح می‌دهد	نگرش ایرانی به والدین	انعطاف پذیری والدین در مقابل فرزندان	نوع خانواده
x	x	x	x		x	x	x	x	فرزند محموری
	x			x	x	x	x	x	نوع غربی
									فرزند سالاری
									نوع ایرانی

نتیجه گیری

با توجه به مباحث نظری بخش‌های قبلی، می‌توان گفت که ساختارها و الگوهای نظام ارزشی، نظام تربیتی، نظام هنجارها و شهرنشینی تغییر پیدا کرده است؛ به نحوی که این تغییر منجر به دگرگونی روابط والدین و فرزندان شده است. بخشی از این دگرگونی‌ها دارای اثرات مثبت بوده و بخشی از آن، با توجه به نظام ارزشی جامعه اسلامی، نتایج منفی به دنبال داشته است. گرچه برخی از شاخصه‌های خانواده‌های فرزند سالار مشترک است، می‌توان گفت که فرزند سالاری پدیده منحصراً فردی است که در جامعه ایران به وجود آمده است و دارای ویژگی‌های خاص خود است: بالا رفتن انتظارات بچه‌ها؛ افزایش مراقبت‌های والدین از فرزندان؛ وسواس شدید والدین نسبت به بچه‌ها و افزایش آن؛ افزایش هزینه‌ای که والدین صرف فرزندان خود می‌کنند؛ تبدیل فرزندان به موجود پرهزینه‌ای که دائماً در کانون توجه والدین قرار دارد.

در جوامع غربی، این توجهات دو پیامد داشته است: استقلال، در معنای وسیع کلمه (استقلال فکری، استقلال از جهت مالی، استقلال از جهت رفتاری)؛ و خود این استقلال نیز افزایش مسئولیت‌پذیری بچه‌ها را در پی داشته است.

نوجوانان در غرب اگر زودتر از زندگی خانوادگی جدا می‌شوند، مسئولیت خود را می‌شناسند؛ تمام امور مربوط به خودشان را خودشان انجام می‌دهند؛ و همه مسئولیت‌هایش را هم می‌پذیرند؛ و کاملاً هم مراقب هستند که در چارچوب آن نظام و هنجارها رفتار کنند. در حالی که در ایران پدیده‌ای که از آن تحت عنوان فرزند سالاری یاد شد، تمام ویژگی‌های بالا را دارد اما نتیجه آن نه تنها به استقلال فرزندان منجر نمی‌شود بلکه باعث وابستگی بیشتر بچه‌ها به والدین می‌شود و این وابستگی متقابل است؛ یعنی وابستگی بچه‌ها به والدین و وابستگی والدین به فرزندان را هم در پی داشته است. مهمترین ویژگی و وجه مشخصه فرزند سالاری عدم حس مسئولیت‌پذیری و عدم استقلال در خانواده‌های فرزند سالار می‌باشد. چنین خانواده‌هایی شرایط رشد و

شکوفایی و خلاقیت‌های اجتماعی را از فرد می‌گیرند؛ قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری از چنین فرزندان‌ی سلب می‌شود؛ و در حل مسائل، مشکلات و معضلات فردی و اجتماعی خود با مشکل مواجه خواهند شد.

منابع و مأخذ:

- جابری، موسوی. آموزش و امید به تحرک اجتماعی. (پایان نامه کارشناسی ارشد) چلیبی، مسعود جامعه‌شناسی نظم. تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.
- ریتزر، جرج. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محمد صادق مهدوی و همکاران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
- مهدوی، محمد صادق. جزوه کلاسی. ۱۳۸۱.
- مهدوی، محمد صادق. عوامل مؤثر بر رضایت زن و شوهر. تهران: انتشارات مبتکران، ۱۳۷۴.

Buechner, P. *(schul-)Kind sein heute*. Frankfurt, 1994.

Engfer. *Zeit fuer kinder - Weinheim*, 1991.

Fend. *Sozial geschichte des Aufwachsens*. Frankfurt, 1988.

Hofmann. *Elternschaft ohne Verwandtschaft*, 1988.

Kaufmann, f.X. *Familie und Modernitaet*, 1988.

Nissen, U. *Was tum Kinder am Nachmittag*, 1992.

Schulein. *Die Geburt der Eltern*. OPladen, 1990

Teichert, V. *Junge familien in der Bundesrepublik*. Opladen, 1990.

Turner jonathan H. *Sociology*. Mc Graw Hill, inc, 1994.